

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

شباهنګ راد
۲۶ می ۲۰۲۲

درد امروز ما: عدم جدیت و صراحت *

(۱)

پرسش:

رفیق شباهنګ گرامی. در درجه اول ازت ممنونم که دعوت به این مصاحبه را پذیرفتی. طبیعتاً شروع هر مصاحبه ای کمی مشکل است بخصوص اینکه تدارك و هماهنگی های قبلی هم نداشته باشد. بنابراین سعی می کنم از نقطه ای این بحث را شروع کنم.....

مدت هاست که می نویسی و بنوعی می توان گفت در میان برخی از هم نسل هایت که تجربیات مشترکی هم دارید اما تو تا به امروز فعال تر و پیگیر تر از بقیه به ایراد انتقادات و طرح نظراتت پرداختی. این سوال برای من برجسته می شود که چه فرقی میان تو دیگر و رفقای است که به هر حال مبارزات و تجربیات مشترکی را با یکدیگر سپری کردید؟ چرا در حالی بسیاری از آنان گوشه انزوا اختیار کردند و یا در بهترین حالتش هر چند ماه در مورد مسایلی عمومی اظهار نظر می کنند اما تو این چنین مصرانه در تلاشی؟

پاسخ:

با درود به شما و من هم به سهم خودم ممنونم از این که این فرصت را بمن داده اید تا با هم مصاحبه ای داشته باشیم. قبل از هر چیز باید بگویم که دلیل عدم تحرک و فعالیت بیش از این، از جانب رفقای که قبلاً در چارچوبه های معینی کار می کردیم، را می بایست در متن عمومی جنبش و همچنین در انگیزه های فردی، افراد دید. حقیقتاً که نمی توان در این میان پاسخ واحدی داد و همه گرایشات و طیف ها را در یک ظرف و در کنار هم چید. اگر بخواهم از قضاوت شخصیتی خارج بشم و مشغولیات روزانه خود را به پای انجام کارهای خارق العاده واریز نکنم، عدم فعالیت گسترده افراد و یا بعبارتی کنار کشیدن آنها را می شه در فقدان چشم اندازها و اعتماد بنفس، مشکلات زندگی حاصل خارج از کشور، بدبینی از سازمان خودی و انحطاط "رهبری" آن، یأس و ناامیدی و ده ها مورد دیگر توضیح داد.

در ادامه لازمه، تا به این نکته هم اشاره کنم که تفاوت محسوس و کیفی تفاوتی بین خود، با کسانی که بنابه دلایل فوق، به میزان فعالیت خود در خارج از کشور کاستند، نمی بینم. چرا که عمیقاً بر این اعتقادم که کار اصلی، تأثیرگذار و مثبت

به گونه‌ای دیگر و آن‌هم در محیط خودی تعریف می‌شه. مازاد بر همه این‌ها، گستردگی فعالیت در خارج از کشور بخودی خود هم نمی‌تونه، دلیلی بر "فخر فروشی" افراد نسبت بدیگران تلقی بشه. تفکر بغایت نادرستی که این‌روزها ما داریم به اشکال متفاوت از جانب جریان‌ات و اعضای آن‌ها مشاهده می‌کنیم، بدون این‌که به این موضوع فکر کنند که کار "مبارزاتی"، امریست داوطلبانه و هنر هر سازمان و حزب در اینه، تا انرژی‌های خفته، کم سو و یا مُرده را بارور و زنده بکنه.

به‌هرحال تا آنجائی‌که بخود من بر می‌گرده همواره ذهن خود را در مقابل این سؤال‌ها قرار داده‌ام، که چرا به بیرون اومده‌ام؟ یعنی این‌که چرا از محیط و خانواده خود کنده شده‌ام و به کدام دنیا می‌اندیشیده‌ام؟ وقتی خود را در مقابل این سؤال‌ها قرار میدم، و مهم‌تر از همه آن‌ها این‌که در عمل مشاهده می‌کنم که به هیچ‌یک از آن‌ها – یعنی به خواسته‌های سیاسی خود – دست نیافته‌ام، می‌بینم که همچنان در آغاز راهم. بنابراین اگر عمیقاً، پایبند به همان آرمان‌ها و باورهای هستم که سال‌ها و آن‌هم در محیط‌های متفاوت برای آن‌ها جنگیده‌ام، راهی بجز تداوم و پیگیری آنها برایم باقی نمی‌گذاره. بر این اساس که دارم در حد و توان خود به کارهایم ادامه میدم. به جرأت می‌تونم بگم که این حداقل و ناچیزترین کاری هستش که دارم انجام میدم. منصفانه، باید بگم که توقع و انتظار آرمان و باورهای تئوریکم، - از من و امثال من -، بسیار فراتر از اونیه که این روزها من بدان مشغولم.

پُرسش:

من با طرح این سؤال عمدتاً سعی‌ام بر این بود که ریشه‌هایش را پیدا کنیم. مدت‌هاست که تو من و خیلی‌های دیگر به بر مسئله بی‌عملی جنبش چپ ایران در قبال تحولات اشاره داریم. اما هیچ‌وقت ریشه‌هایش شکافته نشد. و همیشه با یکسری پاسخ‌های کلی روبرو بودیم. تو قطعاً درست می‌گی که این داستان به خیلی مسایل مرتبط هست. اما آن‌ها دقیقاً چیه؟ بالاخره کسی باید پاسخ بده. من دنبال چیزی فراتر هستم. می‌خواهم بفهمم آیا این ایراد به مسایل شخصی اشخاص برمی‌گردد یا به ایدئولوژی ما؟ من نمی‌تونم بفهمم چرا درحالی که معتقدیم و شعارش را میدیم که کمونیست‌ها پیگیرترین انسان‌های جامعه هستند اما برعکسش را شاهدیم؟ یعنی یکسری آدم که غرق در زندگی شخصی‌شان هستند و مدام هم چند واژه چپ را تکرار می‌کنند. یا حداقل در این دو سه دهه اینطور دیدیم. بالاخره ما باید در یک نقطه‌ای تعریف دُرستی از کمونیست ارائه دهیم. آیا میتونی کمی بیش‌تر این موضوع را بشکافی؟

پاسخ:

رفیق سربلند عزیز. اگه بخوام کمی بیشتر و روشن‌تر به سؤال‌تان پاسخ بدم، باید بگم که ریشه این اوضاع به انحرافات و عدم جدیت سازمان‌ها در لحظات حساس مبارزاتی بر می‌گرده. یعنی در زمانی که می‌بایست در میدان می‌بودند و به دفاع از مردم خویش می‌پرداختند، متأسفانه و در حقیقت آگاهانه راه پس را انتخاب کردند. بر این اعتقاد که بحث آرمان‌ها و در آوردن انحرافات ایدئولوژیکی نیست. بلکه بحث افراد است که در تندپیچ‌های تاریخی از انجام وظایف خود باز ماندند و بُرش مبارزاتی خود را از دست دادند. این وضعیت را می‌توان در هر جنبشی دید. مختص ایران هم نیست. طبعاً که تمایلات افراد نقش تعیین کننده‌ای در به تخریب کشاندن پل‌های ساخته شده داره. اوضاع و احوال جنبش ایران در حقیقت نماد کارکرد همه مدعیان کمونیستیست. سازمان‌مان عقب نشست و ما هم بدنبال سازمان خود براه افتاده‌ایم. قصد داشتیم تا در خارج از کشور "سازمان کمونیستی" بسازیم. سیاستی که پیشاپیش می‌شد، سرانجام آنرا

فهمید. غرض من توهین و اهانت به کسی نیست. از خودم دارم شروع می‌کنم. من فکر می‌کنم که صراحت در گفتار، یکی از پیش شرط‌های هر کار مفید هستش که ما کمتر با آن داریم برخورد می‌کنیم.

اگر بخواهم در یک جمله به سؤال‌تان پاسخ دهم، دقیقاً افراد در به سیه روزی نشانیدن چنین اوضاعی نقش تعیین کننده دارند. چه اونی که سیاست را پایه‌ریزی می‌کنه و چه اونی که در حد موقعیت و دانش خود داره بدان تن می‌ده و می‌دونه که فلان رفتار و یا ایده نادرست هستش و بنابه موقعیت کاذبی که در فلان تشکل برای خود دست و پا کرده، سیاست سکوت را انتخاب می‌کنه. بجرأت می‌تونم بگم که اکثریت قریب به اتفاق عناصری که به جنبش چپ تعلق دارند، هر یک تشنه قدرت و مقام و منصب‌اند. داشتن چنین ایده‌ای یعنی بدفهمی از آرمان‌ها. یعنی پای ریختن دیوار کج. طبعاً در این میان هستند افرادی که مخالف چنین منش و رفتارند، ولی نای جنگیدن برای تغییر را ندارند. بهمین دلیل راحت‌ترین کار را کنارگیری از همه چیز و همه کس جستجو می‌کنند. اون‌هایی هم که دارند تلاش می‌کنند آنقدر محدود و کم‌اند که در میان این همه بی‌پرنسبیه‌ها، صدای‌شان خفه شده است. چرا که، در خلاف جریان آب دارند، شنا می‌کنند.

دُرست است که کمونیست‌ها پیگیرترین انسان‌های تاریخ‌اند. این حکم در مورد افراد و جریان‌اتی صدق می‌کند که دارند در هر شرایط و هر موقعیتی، آرمان‌های‌شانرا در عرصه عملی بنمایش می‌گذارند. درک همه از کمونیست، این‌روزها نیمه و نصفه است. چرا می‌گم نیمه و نصفه، برای این‌که هیچ‌کسی نتوانسته – و یا بعبارت واقعی‌تر نمی‌خواد – در جهت اهداف خود گام‌های عملی بر داره. بقول شما که من هم بدان باور دارم، سه دهه است که از کمونیست حرف می‌زنیم ولی کمتر اعمال‌مانرا با آرمان‌های‌مان منطبق نمودیم. از خودم شروع می‌کنم. هنگامی که خود من معیار پیشروی انقلاب را در پراتیک می‌بینم و کمترین گام عملی‌ای در جهت تحقق آن بر نمی‌دارم، یعنی این‌که فهم و دانش کمونیستی من و انطباق آن با شرایط ایران نیمه و نصفه است. یعنی اداراکام نسبی‌ست و به آن درجه از آگاهی و جسارت دست نیافته‌ام تا بدان جامه عمل بپوشانم. خالصانه و صادقانه بگم که من هم به‌همراه تشکیلات خودم از میدان مبارزه در رفتم و حتی حاضر به بیان آن و در همه‌جا نیستم. اینرا باید گفت و از گفتن آن، واهمه نداشت. جوهر این تفکر که با صداقت تعریف شده در تمامی وجودم همگانی نشده است. البته اونی که مدافعی این تفکر است با اونی که هیچ جایگاهی برای آن قائل نیست را باید تفاوت گذاشت.

در گذشته یک چیز همواره وزن اصلی هر کاری را تشکیل می‌داد که اون‌هم، صراحت و صداقت در حرف و عمل بود. هر کسی بهر آن‌چه باور داشت بپای آن می‌رفت و کمتر شاهد ریاکاری، کلاشی سیاسی و فریبکاری و حتی فساد مالی در درون یک تشکیلات کمونیستی بودیم. در دورانی که جنبش مسیر بالایی را دارد طی می‌کنه ما کمتر – تاکید می‌کنم کمتر – با بی‌صداقتی مواجه‌ایم. بمحض این‌که مسیر عقب‌گرد را طی می‌نماید ما در آن هزاران گند و کثافت را با چشمان خود می‌بینیم که باور آن برای یکایک‌مان بسیار سنگین هستش.

در هر صورت بر این باورم که هر کسی بهر چیز و تفکر سیاسی اعتقاد دارد باید بدان عمل کند. مهم نیست که حزبی فکر می‌کند، سیاسی فکر می‌کند، نظامی کار است و غیره. همه کسانی که در چارچوبه اعتقادات‌شان – منظور اون‌هایی که در صف مردم‌اند – گام بر می‌دارند، من آن‌ها را بعنوان کمونیست مورد خطاب قرار می‌دهم. تعریف و یا ویژه کمونیست در انحصار یک سازمان و یا حزب نیست که بقیه می‌بایست از آن محروم باشند. رفیق عزیز امید است که تونسته باشم تا حدودی به خود موضوع بپردازم.

پُرسش:

فکر کنم با همون دقتی که ازت انتظار داشتم به پای باز کردن این بحث رفتی و نکته‌ای که در این بحث ات برجسته بود اینه که خودت را هم به‌هرحال بخشی از شرایط موجود می‌دانی. بعبارتی صادقانه نشون میدی انتقاداتی که آلاَن و در گذشته بارها بیان کردی بنوعی "انتقاد از خود" هم است که بدون این‌که بخوایم هندوانه‌ای زیر بغل گذاشته باشیم باید بگم که تحسین برانگیزه.

اون چیزی که من از حرف‌ها برداشت می‌کنم اینه که تو کلاً این انحرافات را روی دو محور تحلیل می‌کنی، اول بُحرانی است که چپ در ایران و جهان با آن دست بگریبانه و دوم این‌که این اشخاص هستند که بنوعی در خلاف جهت تکامل این مبارزه گام برمی‌دارند. اما با این ادعا که "اکثریت قریب به اتفاق عناصر چپ تشنه قدرت و مقام و منصب" هستند کمی مشکل دارم. چون اصولاً ما در موقعیتی نیستیم که بتونیم تصویر دُرستی از قدرت و مقام و منصب ارائه بدیم. منصب در کجا؟ در جریانات و گروه‌های سیاسی که نه تنها فاقد کمترین قدرت سیاسی و اجرایی هستند، بلکه حتی از سوی مردم هم پذیرفته نشده‌اند. من این داستان را می‌توانم "بحران هویت" تعبیر کنم. یعنی یکسری آدمی که از يك گذشته شکست خورده می‌آیند و برای تعریف مجدد خود در عوض این‌که راه گذشته را با نقدی تازه طی کنند اما با چسبیدن به این و آن جریان شکست خورده هستند بدنبال کسب هویت‌شان می‌گردند.

تو بارها روی مسأله "داخل و خارج از کشور" بودن تأکیدهای مهمی داشتی. سؤال من اینه که اصولاً این خط‌کشی چقدر در پیشبرد این جنبش موثره؟ یعنی صرف "در خارج از کشور بودن" به معنی تسلیم شدن به شرایطه؟ تو فکر می‌کنی آیا میشه در خارج از کشور بر تحولات داخل تأثیر گذاشت یا خیر؟ در ضمن ما يك تجربه تاریخی هم در دُوران انقلاب اکتبر داریم که رهبران اصلی انقلاب در خارج از کشور بودند. اصولاً تو چه تعریفی میتونه از "داخل و خارج" داشته باشی؟

پاسخ:

بگذارید یک نکته‌ای را برای روشن شدن هر چه بیشتر نظرات‌مان اضافه کنم و اون اینه که وقتی از مقام و منصب که کلمات مترادف‌اند صحبت می‌کنم، در حقیقت منظورم تلاش برای کسب مقام و منصب دولتی نیست، بلکه در همان بیرون از حکومت و در همان تشکیلات‌های خودی‌ست. هر یک از ماها در درون تشکلات خود، شاهد جاه‌طلبی‌های دردناکی بودیم که حقیقتاً کمتر با آرمان‌های کمونیستی هم‌خوانی داشت. خوانده‌ایم که کمونیست‌ها اساساً فعالیت‌های‌شان، برای کسب درجه، مقام و رتبه نیست. ولی دنیای واقعیت خلاف آنرا در مقابل‌مان گذاشت. دیدیم که انسان‌هایی هستند تعریف دگرگونه‌ای از فعالیت مبارزاتی و کمونیستی دارند. دنیای‌شان، دنیای فردی و خودمحوربینی‌ست. بی‌دلیل نیست که در مقابل هر مخالفی بدترین و زشت‌ترین روش‌ها را دارند بکار می‌گیرند و بیشتر دارند از اتوریته‌های تشکیلاتی سود می‌جویند. به‌هرحال مقصودم بر آن است که اتوریته تئوریک – سازمانی می‌بایست از دُرون و آن‌هم به‌طور واقعی بوجود بیاد و با بده و بستن‌های ناسالم و یا با حساب‌گری‌ها توأم نباشه. یعنی عضو و یا مرکزیت یک تشکیلات نمی‌بایست بمنظور حفظ و یا کسب موقعیت بالاتر از پرنسپ‌های خود عدول کنه تا بخواد به مقام و رتبه‌ای که فاقد ارزش‌های کمونیستی‌ست، برسه. ما هم‌چنان با چنین پدیده‌ای در درون جریانات روبرویم و همه حرف من اینه که کسب رتبه و مقام در یک جریان کمونیستی دارد بفروش می‌رسه و توسط بعضی‌ها هم داره خریداری می‌شه. خرید و فروش آن‌هم یعنی زیر پا گذاشتن اصول اولیه کمونیستی. فکر می‌کنم که کم نیستند چنین افراد و چنین کارکردها. به‌هرحال اگر از توضیح واژه‌ها – که طبعاً هر یک از آن‌ها از بار معین سیاسی‌ای پیروی می‌کنه – فاصله بگیریم منظورم اینه که فروش اعتقادات فردی برای حفظ و کسب موقعیت برتر، در دُرون نیروهای کمونیستی بسیار بالاست.

ببینید، درک‌های نادرستی توسط جریان‌ات پیرامون فعالیت داخل و خارج از کشور وجود دارد، که طبعاً بحث فعلی‌مان موشکافی یکایک نظرات موجود در درون آن‌ها نیست. اما این‌که شناخت این دو عرصه می‌تواند در پیشبرد امر مبارزه موثر واقع بشود، طبعاً بله؛ چرا که بدون ارائه ارزیابی از موقعیت صحیح مکانی دو حوزه از مبارزه، و بدون توضیح دقیق هر یک از این‌ها و مهم‌تر از همه بدون بر شماری نقش تعیین‌کننده محیط‌ها بمنظور رها شدن از قید و بندها، از زمره اولویت‌های هر عنصر آزاده را تشکیل می‌دهد. غفلت در این زمینه یعنی به انحراف کشاندن افکار عمومی و مضافاً این‌که داریم هم خودمونرا فریب می‌دیم و هم بر توهّمات دامن می‌زنیم. می‌دونیم که شرایط و مکان زیستی، وظایف گوناگونی را در مقابل‌مان می‌گذارد. می‌دونیم که هر یک از این‌ها از تعییناتی برخوردار هستند که اون یکی از اون بدور هستند. عبارت دقیق‌تر اولویت‌ها فرق خواهد کرد. بعنوان مثال ما در خارج از کشور نمی‌توانیم همان وظایفی را برای خود انتخاب بکنیم که مثلاً در تهران و یا در کوه‌های ایران تعیین می‌کنیم. دو نوع وظیفه است و طبعاً دو نوع سازماندهی را طلب می‌کند. بحث من اینه که باید به این تفاوت‌ها آگاه بود و هر عنصر سیاسی و یا کمونیستی که قصد تأثیرگذاری - تاکید می‌کنم قصد تأثیرگذاری و نه حمایتی - بر روی جنبش‌های اعتراضی دارد، می‌بایست بر اولویت‌های کاری و تأثیرگذار آشنا باشد. باید بدونه که مخاطبین‌اش چه کسان و یا چه طبقاتی هستند.

برای روشن کردن نظرم، لازم است تا به موضوعی اشاره کنم. ببینید اگر شما خود را بعنوان یک جریان انترناسیونالیستی که هیچ مرز، هویت زبانی و منطقه‌ای نمی‌شناسید، دارید توضیح می‌دهید که این تقسیم‌بندی‌های این چنینی هستند، یعنی داخل و خارج از کشور بی‌معنا خواهد بود. اما وقتی که داریم خود را بعنوان کمونیست‌های ایرانی معرفی می‌کنیم و بیش از ۹۰ درصد فعالیت‌ها و نگاه‌هایمان به جامعه خودی‌ست، حالاً هر تمایلی که داشته باشیم، با انتخاب این نام و این وظیفه، در واقع مرزها را جدا کرده‌ایم. اگر نخواهیم از بحث داخل و خارج از کشور خارج بشیم، باید بگم که روشن کردن این حوزه‌های فعالیت طبعاً بی‌تأثیر نیست؛ چرا که دارید در درجه اول روشن‌گری می‌کنید و در درجه دوم بعنوان یک کمونیست دارید از تداخلات جایگاه‌های مبارزاتی و نقش هر یک از آن‌ها را در پیشبرد امر انقلاب جلوگیری می‌آرید و بر اساس آنها دارید وظایف خود را تعیین می‌کنید. بعنوان نمونه مجبورم برای توضیح نظرم، به یک مثل فرضی روی بی‌آرم و اون اینه که شما یک سازمان کمونیستی را همین آلان بگذارید در ایران و تهران، طبعاً اولویت‌های فعالیت‌اش همین نیست که در خارج از کشور هست. این‌که فعالیت‌های موجود در خارج از کشور به هر میزان و بُعدی موثره، باید بگم که موثره ولی هیچ‌گونه پشتوانه عملی ندارد. فکر می‌کنم که باید به میزان واژه موثری و تغییری، دقت بیشتر بشود. در این زمینه درک‌های متفاوتی وجود دارد و طبعاً انتظارات متفاوتی را باید بوجود بی‌آره. یکی از دلایل آن‌ها تعریف واژگونه از مفاهیم می‌باشد که بدون تردید ناشی از دیدگاه‌های غلطی‌ست که بر جریان‌ات و تشکلات گوناگون حاکم شده است.

مازاد بر این‌ها باید بگم که بطور کلی و بخودی خود صرف خارج بودن را به‌معنی تسلیم شدن نمی‌دونم. بلکه در بی‌ارتباطی آن‌ها، عدم دخالت‌گری‌های آن‌ها، بی‌سازمانی و بی‌عملی مفرط و دائمی آن‌ها می‌بینم. یعنی وقتی که جریانی در داخل اصلاً و ابداً حضور ندارد و یا جریانی که حتی فاقد یک هسته منسجم تشکیلاتی که چه عرض کنم، حتی یک نفر را داخل ندارد که برایش اخبار مبارزاتی را ارسال کند و همه کاملاً و درست وابسته به رسانه‌های دولتی‌اند، اینجاست که میگم، تسلیم وضع موجود شدند. اینجاست که میگم بی‌برنامه‌اند و خود را سپرده‌اند به دست حوادث و منتظر هستند تا تقی به توقی بخوره تا بگند ما عامل این "انفجارات و سر و صداها" بودیم. این بی‌وظیفه‌گی محض را می‌گذارم تسلیم شدن. حقیقت‌اش واژه برارزنده‌تری را سراغ ندارم، بگم. در ضمن این واژه را من اختراع نکردم بلکه ناشی از حقایق و انتخاب راه‌هایی‌ست که داریم میریم. بحث من تخریبی و یا بی‌ارزش جلوه دادن این کارها نیست بلکه ارزش

گذاری واقعی به میزان کارهاست. از یکطرف نباید اغراق کرد و از طرفدیگر هم نباید ارزش همین مقدار کار را ناچیز و بی چیز دید. تأثیرات لحظه‌ای داره ولی درمان کننده نیست. من فکر می‌کنم که کمونیست‌ها، میان بد و بدتر به سراغ بد نمی‌روند بلکه بدنبال خوب‌اند. کمونیست‌ها بدنبال داروهای مسکن نمی‌گردند بلکه هدفشان درمان ریشه‌ایست. اینجاست که میگم باید برای درمان ریشه‌ای می‌بایست بدنبال کارهای ریشه‌ای رفت. به‌هرحال فکر می‌کنم که فعالیت نیروها و افراد در خارج از کشور بدون دخالت‌گری‌های مستقیم و عملی، جوابگوی هزاران درد و مشکلات مردم نخواهد بود.

نکته دیگر این‌که، این درسته که ما با تجارب دیگر کمونیست‌هایی که در شرایط فعلی کمونیست‌های ایرانی قرار گرفته‌اند را در دست داریم؛ ولی باید دید که این تجربه‌ها بر روی یک خط نیست، واقعاً که مال ما بسیار طولانی شده و آن‌هم بدون کمترین ارتباط و دخالت‌گری‌ها و مضافاً این‌که هیچ‌گونه چشم‌اندازی برای رفع این مشکل و وصل شدن وجود نداره. در برنامه هیچ‌یک از سازمان‌ها جز اغراق چیزی دیگری نمی‌بینیم. هیچ نمودی در دست نیست. همش وعده و وعید است. همان‌گونه که قبلاً گفتم فاقد حتی یک فرد تشکیلاتی در داخل‌اند. خب در چنین وضعیتی چه تصویری را می‌توان ارائه داد که خوشایند اون‌هایی باشه که فکر می‌کنند، سازمان و یا حزب ایرانی‌اند که می‌خواهند بر مبارزات توده‌ها و طبقه کارگر تأثیر بگذارند، و یا این‌که می‌خواهند اون‌ها را در هسته‌های شهری – روستائی مسلح کنند. بنابراین وقتی‌که خود را بعنوان کمونیست و یا جریانی ایرانی تعریف می‌کنی، می‌بایست خط تقدم فعالیت خود را در عمل به مردم و دیگران نشون بدهی و بگی که کدام جبهه‌هاست اصلیه، و کدام پشت جبهه است و خارج از کشور در این مافوله در کدام جبهه قرار می‌گیری. به‌غیر از این باید جای جایگاه، موقعیت و فرم‌های سازمانی را جابجا کنی.

پرسش:

رفیق شباهنگ، قصد دارم کمی وارد جزئیات این بحث بشیم و با یکسری مثال‌های ملموس آن را باز کنیم. قطعاً اگر مثالی میارم فقط بخاطر پرداختن به جزئیات است و نه هیچ قصد و غرض پنهان دیگری..... اینطور شروع می‌کنیم که تو تابلال يك نقد درست از وضعیت تشکل‌ها ارائه دادی. روی اشخاص هم که امروزه منفردین شناخته می‌شوند کم و بیش بحث کردی. حالا می‌خواهم بدونم در میان منفردین که نقاط اشتراكشان بسیار زیاد است. مثلاً مانند خودت و رفقای که دوره‌ای با یکدیگر بودید و امروز با تشکل‌های‌تان نیستید، چه مانعی برای جلوگیری از يك کار مشترك وجود داره؟ قطعاً امروز بسیاری از رفقای چريك و یا گرایش‌ها آن وجود دارند که کماکان خود را متعلق به آن سنت می‌دانند و به همان آرمان‌ها وفادار، این‌ها چرا سعی نمی‌کنند حداقل با یکدیگر گفتگو داشته باشند؟ حالا تشکیلات ساختن باشد برای بعد، اما می‌بینیم حتی منسجما روی يك موضوعی که همه با هم در آن مشترك هستند هم در کنار یکدیگر قرار نمی‌گیرند. چرا؟ علتش از نظر تو در چیست؟ منظورم سازمان‌های موجود بنام چريك‌ها نیست، بلکه رفقای که خارج از آن تشکیلات‌ها هستند.

پاسخ:

حقیقتاً که سؤال بسیار جالبی را طرح کرده‌اید و همواره از زمره دغدغه‌های فکری من. قبل از هر چیز باید بگم که افرادی که از این خط و تئوری دارند منفرداً دفاع می‌کنند بسیار محدودند، و محدودتر از آن این‌که در عرصه نظری و آن‌هم در خارج از کشور دارند کمترین عکس‌العمل‌ها رو نسبت به دیگر افراد نشون می‌دهند. اگر چه باید به این واقعیت هم اشاره بشه که میان خود ما هم، ارزیابی‌های متفاوتی بر سر درک از تئوری مبارزه مسلحانه، انطباق آن با شرایط

فعلی، انتخاب نوع کاری در خارج از کشور و غیره وجود دارد که بنظر من علی‌رغم وجود چنین نظرگاه‌هایی نباید و نمی‌بایست مانعی انجام هر کار مشترک در هر سطح و میزانی بشه. به‌هرحال اگر بخواهم به همین نیرو محدود و اندک پردازم، متأسفانه باید بگم که هر کی دارد ساز خودشو می‌زنه. قبلاً یک ضوابط و مقررات جمعی و یک اتوریته تشکیلاتی درست و یا غلطاش رو کار ندارم بوده، و همون باعث اون می‌شده تا افراد رو کنار هم بزاره و هر کی به یک حوزه‌ای از کار رو بچسبه و اونو به پیش بیره. ولی آلاں که اون تشکیلات و اون اتوریته وجود نداره، طبیعتاً مشکلات بیشتری در مقابل همه قرار میگیره. بزارید صادقانه بهتون بگم که هر یک از ماها، خودمون رو، به تشکیلات می‌دونیم و هیچ اتوریته‌ای را نمی‌پذیریم. باز هم میگم که باشه این به خودی خود نمیتونه ایرادی داشته باشه، نه این‌که درست باشه، بلکه همواره میگم که البته این گفته یکی از رفقای عزیزم هستش، که بنظر من هم درسته اینه که: "هر کی هر کاری رو که فکر میکنه درسته باید انجام بده؛ یعنی در واقع انجام ندادنش بدتر از انجام دادنش هسته" [از بیژن هیرمن‌پور]. بر اساس چنین حقیقتی من هم فکر می‌کنم که در سیاست نباید فقط بعنوان انسان مصرفی بود و هیچ‌گونه تولیدی نداشت. اینکار رو اصلاً و ابداً نمی‌تونم بپذیریم. فکر می‌کنم این شیوه کاری رو هیچ عنصر سیاسی نمی‌تونه قبول بکنه، متأسفانه باید بگم که بکارگیری این متد، مختص نیروهای این خط و اون خط نیست، بلکه به درجه و میزان متفاوتی گریبان همه گرایشات رو گرفته.

و اما تا آنجائی‌که به این خط و خطوط بر می‌گرده، بحث همیشگی من اینه که مهم نیست چه کسی برداشت درست مثلاً از فلان تئوری دارد، و یا دارد اون تئوری را بدُرس و یا بنا‌دُرس به دنیای بیرونی معرفی می‌کنه، بلکه فکر می‌کنم که بحث و سؤال خودتان هم هست، جنبه عملی قضیه و رفتن و پرداختن بر سر موضوعات متفاوت به شکل سالم و سازنده و بدون فحاشی، توهین و ترور شخصیت هستش، که مد نظر من هم هستش. من شخصاً در این عرصه یعنی در پرداختن به موضوعات مختلف بر سر مبانی مشی و تئوری مبارزه مسلحانه با افرادی‌که سال‌ها در کنار هم بوده‌ایم هیچ‌گونه مخالفتی ندارم. اینرا به بعضاً رفقا هم اعلام کرده‌ام و همچنان بر این نظرم و حاضرم که نه شفاهاً بل کتباً و بطور علنی بدان‌ها پردازم تا زمینه‌ای بشه برای کارهای مشترک، و هم همه بدونند، که در درون‌مون چه برداشت‌هایی بر سر پیشبرد کار مبارزاتی و درک از تئوری مبارزه مسلحانه وجود دارد. حال این‌کار می‌خواهد بصورت نشریه، وبلاگ و یا در گوشه‌ای از سایت‌ها اختصاص داده بشه رو باید شروع کنیم. هر یک از ماها بحث کنیم و جواب بگیریم. هدف باید به سمت اشتراک و کار جمعی باشه، این ایده‌ال‌ترین شه، حداقلش هم جدل تئوریک – سیاسی. باید گذاشت در معرض قضاوت دیگران و از یک بُعدی مسأله و از مخفی کردن اختلافات و از پرداختن بدان‌ها و اهمه‌ای نداشته باشیم. فکر می‌کنم این هم به نفع جنبشه و هم کمکی می‌کنه به این خط و خطوط. به‌هرحال ما هم یعنی در درون نیروهایی که به این نظر حُسن نیت دارند، با مشکلات متفاوت و نظراتی همچون اولویت‌های کاری، توان، بی‌ارزش قلمداد کردن کارها و غیره که در خارج از کشور دارد صورت می‌گیرد، مثل هر خط و خطوط دیگری مواجه‌ایم.

البته که باید در ادامه و در همین جا اضافه کنم که لازمه هر کار مشترکی به‌هر میزان و در هر حدی مستلزم کنار گذاشتن آن ذهنیت‌های سابق نسبت به هم هستش. فکر می‌کنم که در شرایط جدید منظور در دُورانی که داریم منفرداً کار می‌کنیم و قصد کار بیش از یک نفره را کرده‌ایم، می‌بایست عملاً اون ذهنیت‌های سابق رو نسبت بهم کنار بگذاریم و با ذهیت جدیدی به‌میدان بیائیم و از کدورت‌های گذشته فاصله بگیریم؛ چرا که فکر می‌کنم هر یک از ماها، چنان‌چه بخواهیم از دریچه سابق به هم، که مملو از تنش‌ها و رفتارهای بعضاً آزار دهنده بوده شروع کنیم، بجرأت میتونم بگم که هر چقدر هم که نیت پاک داشته باشیم، ناموفق خواهیم بود و داریم بر حداقل روابط باقی مانده و دوستی‌ها، خط قرمز

می‌کشیدیم. بنابراین نه تنها روابط سیاسی – دوستی ترک برداشته شده را بازسازی‌اش نخواهیم کرد بلکه کاملاً خُردش هم خواهیم کرد.

به‌هرحال فارغ از همه این‌ها که بعنوان واقعیت داره در درون هر جمعی عمل می‌کنه، باید بگم تا آنجائی‌که بخود من بر می‌گرده، در پاییزی کار مشترک و همچنین بحث با رفقای گذشته خود – منظور افراد و یا تجمعاتی که از چفا جدا شده‌اند – بصورت کتبی به‌هر میزانی نه تنها هیچ‌گونه مخالفت و مشکلی ندارم بلکه همواره تاکیدم بر آن بوده و است که می‌توان از حداقل‌ها – حتی از وحدت در عرصه سیاسی - شروع کرد و از انجام کار فردی بدر آمد؛ چرا که عمیقاً اعتقاد دارم که کار فردی، آن ارزش لازمه را نداره، و آن ثمربخشی را بیار نخواهد آورد. کار بیش از یک نفره، به هر تعداد و کمیتی با ارزش‌تر و صحیح‌تره. اینرا من فقط نیستم که دارم میگم. خود شما بارها و بارها به این مسأله اشاره داشته‌اید. مهم‌تر از آن این‌که ایدئولوژی مارکسیست – لنینیستی داره متد کار جمعی رو به پیروانش و به همه ماها توصیه می‌کنه.

پُرسش:

من فکر می‌کنم وقتی از پیشاهنگ صحبت می‌کنیم فقط در عرصه مبارزه منظورمان نیست بلکه اصولاً داریم از یک واژه با بار سیاسی مشخصی صحبت می‌کنیم که در هر عرصه‌ای کارکرد داره. مثلاً پیشاهنگ حتی در عرصه ایجاد تشکل هم نقش درستش را عمل می‌کنه. حالا این‌که خصلت‌های خُردمبورژوایی چنان در درون ما ریشه دوانده که جرات پیشنهاد دادن را از ترس "نه" شنیدن و یا به اصطلاح سنگ روی یخ شدن از ما سلب شده یک چیز دیگری‌ست. ولی واقعا چه عامل شخصی سب میشه که این رفقا خودشان تک تک به این ضرورت نرسند که بالاخره یکنفر باید در این راه پیش‌قدم بشه؟ علتش در چیه؟ در ترس از شکست تازه؟ در این‌که نیامده متلاشی بشند؟ از این‌که وارد یک مسیر ناشناخته و پرپیچ و خم بشند؟ از این‌که شاید نتوانند تا آخر پای حرف‌شان بایستند؟ و یا این‌که کلاً شرایط برای چنین تلاشی میا نیست؟.....

سؤال دیگری که دوست دارم ازت بپرسم اینه که نظرت را در مورد تلاش‌های این‌چنینی که گاهی اخبارش را می‌شنویم بدانم. همان‌هایی که اکثر در سطح اینترنت و پالتاک با یک فراخوان میان یکسری اسامی آشنا شروع میشه و معمولاً بسرعت هم فراموش می‌شوند.

پاسخ:

دقیقاً شما دارید درست میگید که پیشاهنگ می‌بایست رفتار و کردارش رو در تمام زمینه‌ها نشون بده. ولی شما دارید از پیشاهنگ حقیقی صحبت می‌کنید و نه از پیشاهنگ ادعایی. اگه جنبش پیشاهنگ داشت، وضع مون به این جاها نمی‌کشید. یعنی در واقع کس و یا کسانی نیستند تا هم در رفتار و هم در کردار، روش‌ها و متدهای سازنده و بی‌حساب و کتابی را در مقابل خودش بزارند. اشکال کار اتفاقاً در همین هستش. راستش را بخواهید دلیلش رو باید هر کسی خودش بده، ولی اگه نظر فردی منو بخواهید که طبعاً شاید خوشایند خیلی‌ها هم نباشه اینه که، افراد هم علی‌رغم انتقادات‌شان به تشکیلاتی که بدان تعلق داشتند هنوز دارند خودشون رو، در نقد سازمان گذشته‌شون تعریف می‌کنند و بر این اساس دارند بخودشون هویت می‌دهند. در حالی‌که فکر می‌کنم که اگه یک طرف تشکیلات بوده، طرف دیگه‌اش هم ما بودیم. بنابراین باید بگیم بی‌تأثیر از بروز چنین وضعیتی نیستیم، حداقل سهم خودمون رو هر چقدر هم که هستش باید اعلام بکنیم و یا جمع‌بند اونو، برای خودمون داشته باشیم. روزها و سال‌ها دیگران را سرزنش کردن و خودمون رو ندیدن،

یکی از راحت‌ترین و غیر مسئولانه‌ترین چیزیه که ما امروزه شاهدش هستیم. در حقیقت اینو می‌خوام بگم که ما با نقد رفتاری و کرداری افراد و خودی‌ها، کمتر مواجه‌ایم. شما وقتی سیاست و مناسباتی را به صلابه می‌کشید و اون‌ها رو نادرست می‌دونید، منطق بعدی‌اش باید این باشه که خودت ادامه دهنده و یا مبلغ اون‌ها نباشی. ولی در عالم واقعی که این‌جوری نیست. وقتی کارکرد دیگری را زیر سؤال می‌بری لازمه‌اش اینه که همون راهی رو نری که بهش ایراد داشتی. یعنی باید راه دُرسته رو در مقابل خودت بزاری و در جهت اون گام برداری. بحث اصلاً این نیست که دست افراد رو از انتقاد کردن ببندی، بلکه هدف اینه که هر کسی فکر می‌کنه فلان ایده غلط هستش باید به سهم خودش ایده‌های صحیح و باورهای درونی خودشو تبلیغ بکنه.

اضافه بر اون فکر می‌کنم نمی‌شه که بگی همواره من دارم دُرست میگم. هم، اون موقعی که در تشکیلات و تشکیلات‌ها بودی و هم آلاَن که نظر مستقل داری و حتی حاضر به تقسیم اون با دیگران نیستی. مگه به‌غیر از اینه که باید ایده صحیح را جمع‌ترش کرد؟ مگه به‌غیر از اینه برای جمع‌ی شدن هر ایده‌ای می‌بایست اون ایده رو در معرض دیگران قرار بدی و رویش بکوبی. در عالم کاسبی هم، برای فروش هر چه بیش‌تر جنسات، لازمه‌اش اینه که رویش تبلیغ بکنی. امیدوارم که تدبیر بد نشه از این حرف من و این‌گونه مورد قضاوت قرار نگیرم که دارم "بازاری" فکر می‌کنم. هدف اینه که وظیفه هر کسی است که ایده‌های خودشو و اون‌ها با بکارگیری روش‌های سالم و سازنده جمع‌ی و جمع‌تر بکنه. به‌غیر از این راه دیگه‌ای به ذهنم نمی‌رسه. اگه کسی راه، مناسب‌تری رو برای جمع‌تر کردن ایده‌های خودش، به‌غیر از اون راه‌های که حالا تکراریه، خسته کننده هست داره بگه تا بقیه بتونند ازش استفاده کنند.

منظور از این حرف اینه که افرادی که از تشکیلات‌های‌شان جدا شدند - و از جمله شامل خط و خطوط خودمون هم می‌شه - نقدهای بسیار سنگینی رو به تشکیلات‌های خودشون دارند و بر همین اساس هم و هر کی بنابه دلائل خودش بیرون اومده، - که بدون شک من هم تافته‌ای جدا بافته از آن مجموعه نیستم - پس در درجه اول باید قدم‌های اولیه تغییر را در درون خودمون نشون بدیم. این قدم‌های اولیه رو باید در کارکردها دید. در برخورد با دیگران باید نشون داد. باید بهش عینیت بخشید. در خفا نمی‌شه دُرستی رو بمردم نشون داد. در حقیقت وقتی گذشته خودتو به صلابه می‌کشی، یعنی به ردش می‌رسی - دارم از زاویه کمونیستی‌اش می‌گم - بنابراین بایستی در حرکت‌های بعدی به خاموشی ختم نشه و یا به بی‌حرکی و بی‌روحي منجر نگرده. اگه به چنین دردی دچار بشیم، اون‌وقت یک جای کار ایراد داره و صادقانه باید بگم که اون دیگه و بی‌رو در باسی بخودمون بر می‌گرده. من این رو در مورد یک جوون ۲۰ و یا ۲۱ ساله نمی‌گم، راجع به اونیه که جوونی‌اش رو گذاشته و همچنان داره به سیاست فکر می‌کنه و مهم‌تر از آن این‌که نقدشو نسبت به بقیه داره می‌گم.

بنابراین وقتی ما شاهد چنین رفتارهایی در درون نیستیم فقط یک نتیجه میشه ازش گرفت که ما هم با خودمون تسویه حساب‌های جدی نکردیم و داریم از خودمون تصویر غیر واقعی ارائه می‌دیم. من یکی از علت عدم پیشرفت کارها و یا متلاشی شدن هر جمع‌ی رو که قصد داره یک کاری رو شروع بکنه، در همین قضیه می‌بینم. من اونور قضیه رو یعنی با تشکیلات‌ها و اعضای‌شان کاری ندارم، چون بحث ما آلاَن اون‌ها نیستند. چرا که اون‌ها می‌گند کار ما دُرست بوده و این ما نبودیم که اشتباه حرکت کردیم بلکه همه‌چی رو می‌اندازند به گردن شرایط و غیر مسئولانه‌تر از آن این‌که، دارند می‌گند که "مبارزه طبقاتی" است و در این گپیرو دار بعضی‌ها می‌آیند و بعضی می‌رند. این یعنی ندیدن نقش خود در بروز چنین وضعیتی؛ این یعنی نشاختن جایگاه و موقعیت تشکیلات انقلابی به‌عنوان جهت دهنده افراد و رفع هر گونه مشکلات و معضلات جنبش.

اگر چه باید به این هم اشاره بشه که شرایط در بروز چنین وضعیتی بی‌تأثیر نیست، ولی فکر می‌کنم که نقش تعیین کننده نداره. چرا که کمونیست‌ها اومدند تا این وضع دردناک و نابسامان رو تغییر بدهند. اگه شرایط باب میل سیاسی و زیستی انسان‌های محروم به پیش بره، دیگه نیازی به وجود کمونیست‌ها نیست. بنابراین، این وظیفه کمونیست‌ها هست تا این شرایط رو تغییر بدهند. تغییر اون‌هم بدون دخالت‌گری‌های من و شما و دیگران، واقعاً ناممکنه. برای تغییر اون‌هم، مستلزم اینه که در درون خودمون روش‌های صحیح رو انتخاب کنیم و بدون کمترین چشم‌داشت‌ها و منمیت‌ها، زمینه‌های تغییر رو فراهم بکنیم. خود شرایط هم بخودی خود و بدون تلاش و پیگیری انسان‌های کمونیست و آزاده تغییر نخواهد کرد. کسی هم از آسمون نازل نخواهد شد تا این وضعیت رو درش تغییری بوجود بیاره. این خودمون و یکایک ماها هستیم که باید تلاش بکنیم تا فضای مُرده و سکون کنونی رو، به فضای زنده و متحرک تبدیل‌اش کنیم.

مازاد بر این‌ها اگه نظر منو راجع به پالتاک و ابزارهای این‌چینی که سرمایه در اختیار همه ماها گذاشته بخواید، مثبت نیست. چرا میگم مثبت نیست، نه اینکه اصلاً و ابداً نباید از این ابزارها استفاده بشه، بلکه هدف اصلی باید روشن کردن حدود و جایگاه این ابزار در پیشبرد امر انقلاب باشه. فکر می‌کنم که نباید انتظار اینرا داشت که پالتاک و فراخوان‌های متفاوت، ابزارهایست تأثیرگذار، سازنده و بسیج کننده و یا ابزارهای است سازمانده و می‌شه باهش انقلابی را، براه انداخت. اگه از بحث امنیتی این ابزار یعنی پالتاک هم بخوایم آگاهانه خارج بشیم که با اجازه شما کاملاً کنترل شده است و شنیده‌ایم که افرادی که در صدد بودند تا ارتباط و فعالیت‌های عملی خودشون با استفاده از این ابزار سر و سامان بدهند، چگونه قبل از انجام هر عمل شون لو رفته‌اند. اگه باز هم این رو بزاریم کنار، می‌بینیم که نه تنها همیشه باهش کار جدی رو سازمان داد، حتی همیشه یک بحث دو نفره و یا چند نفره رو بدون قطع و وصل شدن‌های ممتد و مشکلات متفاوت به پیش برد. بنابراین فکر می‌کنم که چسبیدن به این ابزار برای انجام کارهای جدی اشتباه محض است. بنظر من این ابزار مُخل ارتباط انسان‌ها با همدیگه هم هستش. انسان‌ها رو داره از محیط خودش بدور می‌کنه. بنابراین ابزاری که چنین هدف‌مندی رو داره تعقیب می‌کنه و داره فاصله آدم‌ها رو بیشتر می‌کنه، یعنی ابزاری که چیزی جز در خود بودن رو تبلیغ نمی‌کنه، معلومه که نمی‌تونه، ابزار مفیدی تلقی بشه و جمع پراکنده کمونیست‌ها رو جمع‌تر بکنه؛ اصلاً خاصیت‌اش در پراکنده کردن هر چه بیشتر انسان‌هاست؛ چرا که وظیفه‌اش توسط سرمایه‌داران این‌گونه تعریف شده و مثل ده‌ها چیز دیگه، صاحبان آن، خط دهنده آنند و اون‌ها هستند که دارند همه انسان‌ها را کنترل می‌کنند و دارند آدم‌ها رو به راه تعیین شده خودشون هدایت می‌کنند. برای نمونه به میزان جلسات برگزار شده سالانه پالتاکی، نگاه کنید. اصلاً و ابداً قابل شمارش نیست.

در کنار آن یک نگاهی هم به اینور بی‌اندازید و ببینید که ما چند تا جلساتی داشته‌ایم که توونسته آدم‌ها رو زیر یک سقف به‌هر میزان و تعدادی گرد هم بیاره. واقعاً ناچیزه. حتی سازمان‌ها و تشکیلات‌ها دارند مناسبت‌های تاریخی و سال‌گرد بنیان‌گذاری سازمانشون رو از طریق این ابزار گرامی می‌دارند و روح زنده بودن یک مراسم رو دارند، ازش می‌گیرند. اینجاست که باید گفت استفاده از آسان‌ترین راه همیشه و در هر موردی بهترین راه نیست. حداقل در مورد استفاده از این ابزار می‌شه گفت که بدترین و مخرب‌ترین روش برای انجام کار انقلابیه. تنها مزایایش فقط اینه که یکی بیاد و اون‌هم با هزار مشکلات که "آقا و یا خانم" صدای مرا دارید و با قطع و وصل شدن‌های زیاد، نظرش رو اعلام بکنه و بره و سر آخر یک گزارشی رو تهیه بکنه که ۲۰۰ الی ۳۰۰ نفر به اطاق‌مون اومدند و اونو به‌عنوان یک کار مثبت و تأثیرگذار تلقی بکنه و تصورش بر این باشه که داره، پوزه دشمن رو بخاک می‌ماله و بقول خودش داره، در میان خودی‌هاش کار روشنگری می‌کنه. یا اینکه بیاد بگه که نمی‌دونم بمحض این‌که اسم من تو صفحه پالتاک اومده، دشمن "ویروس" هاشو براه انداخته و یا این‌که یکی از "شاهکار"های ادمین رو در این بدونه که بموقع توونسته در

مقابل "ویروس" ها عکس العمل نشون بده و یا اون ها رو "بانس" اش بکنه. خب به این نگاه ها و نتیجه گیری ها چی می شه گفت؟ به غیر از اینکه عملاً دارند این ابزار رو به عنوان یکی از ابزار های تأثیر گذار و روشن گر توضیح می دهند. به هر حال جدا از اینکه چه تفکرات و یا ارزیابی های متفاوتی نسبت به این ابزار وجوده داره، من فکر می کنم که ابزاری که نتونه رابطه تو رو با مردم برقرار بکنه و حتی مانعی ارتباط زنده و گفتمان حداقل سیاسی خودت با تعدادی دیگر از آدم ها بشه، معلومه که مضره و معلومه سرمایه ازش راضیه که توونسته مخالفین خودشو گوشه گیر بکنه و از عرصه بیرونی و عملی باز بداره. خلاصه فراخوان های پالتاکی و تلاش های این چنینی برای انجام کار جمعی تر کاملاً بی خاصیت و چیزی جز ایجاد سر و صدا بمنظور مشغولیات مرحله ای نباید بحساش آورد. بنابه این دلایل، فکر می کنم که بیش از اندازه و بمانند هر کاری دیگه ای دارند نسبت به این ابزار سرمایه گذاری و اغراق می کنند؛ بیش از اندازه بهش دل بستند و بیش از اندازه در توهم اند و فکر می کنند که با این ابزار ها و روش ها میشه دشمن رو از انجام کار های غیر انسانی اش باز داشت.

مه ۲۰۲۲ / اردیبهشت - ثور - ۱۴۰۱

ادامه دارد

- * سه مصاحبه در تاریخ دسمبر ۲۰۰۸ توسط رفیق سربلند "گرداننده سایت منو و پالتاک" پیرامون موارد متفاوت صورت گرفته است. از آنجاکه من حیث المجموع محتوای آن ها [از سوی من] معتبر است، به همین دلیل قصد انتشار مجدد آن ها (در سه قسمت) کردم. باشد هم توجه تازمتری بدان ها و هم یادی از رفیق سربلند شود. امید که همواره سلامت و سربلند باشد

یادداشت:

جهت حفظ اصالت زبان گویش در مصاحبه، ما از ویراستاری آن صرف نظر کردیم.

اداره پورتال "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان"